

تجزیه و تحلیل ساخت کلان حماسه رستم و اسفندیار شاهنامه فردوسی بر اساس قالب لباو و والتسکی

محمد رضا پهلوان نژاد

عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد

رضا ایزدی

کارشناس ارشد زبان شناسی

چکیده

در این پژوهش به بررسی ساخت کلان یا چارچوب فکری حماسه رستم و اسفندیار شاهنامه فردوسی بر اساس الگوی لباو و والتسکی (۱۹۶۷) پرداخته شده است. روایت رستم و اسفندیار شامل ده روایت کوچکتر است که هر کدام از آنها بیان کننده ضرورت وجود دیگری است. این روایت بر زیر بخش‌های عمده الگوی فوق که شامل مقدمه، روند و پایان بندی است، انطباق داده شده. در این داستان مقدمه از تعداد چهار روایت، روند از یک روایت که در داخل آن چهار روایت دیگر درونه سازی شده اند و پایان بندی از دو روایت که هر دو ی آنها در واقع برای روایت‌های به پادشاهی رسیدن بهمن و خونخواهی او از خاندان رستم فضا سازی می کنند و باعث یکپارچگی داستان‌های متوالی شاهنامه می شوند، تشکیل شده است. این گونه طرح بندی، از کلیت الگو پیروی می کند؛ ولی در موارد جزئی تر دارای تفاوت‌هایی است که عبارتند از: الف: دارا بودن چکیده. ب: نحوه و محل ارزیابی. ج: عدم تطابق درس اخلاقی داستان با مشخصه های درس اخلاقی الگو. در نهایت، کلیه بندهای موجود در داستان در خدمت دو نقش اصلی "ارجاعی" و "ارزیابی" هستند که لباو و والتسکی معرفی کرده اند.

کلیدواژه‌ها: ساخت کلان، چکیده، آشنایی، روند، گره، ارزشیابی، گره گشایی، درس اخلاقی، نقش ارجاعی، نقش ارزیابی

۱- مقدمه

از آنجایی که این پژوهش جنبه ساختاری دارد و از اعمال نظرهای شخصی نویسندگان به دور است، می تواند کمک بسزایی در شناخت واقعی و ساختاری حماسه رستم و اسفندیار باشد و چنانچه تحقیقات بیشتری از این گونه انجام پذیرد، می توانیم به الگویی بومی دست یابیم. تاکنون بیشترین تلاش‌ها برای تجزیه و تحلیل داستان درباره موضوعات پیچیده ادبی یا رسوم شفاهی مانند افسانه‌ها، داستان‌های شفاهی - که سینه به سینه نقل شده^۱ - تاریخ‌ها و حماسه‌ها بوده است که به نظر می رسد خود این موضوعات ادبی از ترکیب و ارزیابی عواملی ساده تر تشکیل شده اند و دارای چرخه‌ها و تکرارهایی در ساختارهای اصلی داستان هستند. در خیلی از موارد، ارزیابی داستانی خاص، آن را از نقش اصلی اش جدا کرده و به ندرت می شود نقش جدید آن را نیز تشخیص داد. پیشرفت زیاد در تجزیه و تحلیل و

¹ folk tale

درک داستان‌های پیچیده امکان‌پذیر نخواهد بود، مگر اینکه ساده‌ترین ساختارهای زیربنایی و اساسی داستان‌ها - در ارتباط مستقیم با نقش اولیه‌شان - تجزیه و تحلیل شوند (لباو و والتسکی، ۱۹۶۷: ۹۷). "داستان" آن چیزی است که گفته می‌شود و "روایت"، نحوه گفتن آن است. مانفردجان^۱ با الهام از سوسور - که هر نشانه را متشکل از دال^۲ و مدلول^۳ می‌داند - متن روایی را نشانه‌ای پیچیده می‌داند که روایت (روش بازنمایی)، دال و داستان (توالی حوادث)، مدلول آن است (مانفرد، ۲۰۰۲: ۱۰۶). در این تحقیق بر آن شدیم که با کاوش در این روایت، ساختارهای زیربنایی و اساسی آن را پیدا کنیم و با الگو مطابقت دهیم.

۲- سؤال تحقیق

آیا تطابقی بین ساخت کلان حماسه رستم و اسفندیار با الگوی لباو و والتسکی (۱۹۶۷) وجود دارد؟

۳- فرضیه تحقیق

با توجه به جهانی‌های زبانی، تطابق بین الگوی قالب‌بندی کلان این داستان و قالب‌بندی لباو و والتسکی (۱۹۶۷) وجود دارد.

۴- معرفی الگوی لباو و والتسکی

ساخت کلان، همان چارچوب فکری و ذهنی بویسنده، گوینده و شنونده است که به‌صورت دانش‌زبانی^۴ در حافظه آنها ضبط شده است؛ یعنی هر شخصی برای هر مضمون زبانی دارای طرح معینی است که بر اساس آن و دانش مشترک با افراد دیگر می‌تواند ارتباط برقرار کند. زبان‌شناسی کلان نیز در پی به‌دست آوردن راهی علمی برای چگونگی ارتباط برقرار کردن است. (میرعمادی، ۱۳۷۳: ۲۱۷)

لباو و والتسکی با بررسی داستان‌هایی که سخن‌گویان عادی زبان نقل کرده‌اند، ارتباط خاص صوری داستان و نقش‌هایشان را به‌دست آوردند و با مطالعه پیشرفت تکنیک‌های داستان از کودکان به افراد بالغ و همچنین تعداد این تکنیک‌ها در بین افراد کم سواد و متوسط، به جداسازی عناصر داستان پرداختند. تحقیق آنها براساس خواص الگوهای استفاده شده در داستان، از سطح بند گرفته تا سطح داستان ساده و کامل است که از این لحاظ، صوری (صورت‌گرا) محسوب می‌شود.

لباو و والتسکی با اتکا به تکنیک‌های اصلی تجزیه و تحلیل زبان‌شناختی داستان، مانند الف - جداسازی واحدهای ساختاری متفاوت ب - توجه ویژه به خواص داستان، به بررسی ساختاری داستان‌ها پرداختند. تحقیق آن‌ها به علت اینکه هر واحد ساختاری داستان را به رخدادی گذرا در دنیای واقعی مرتبط می‌سازد، نقشی (نقش‌گرا) نیز تلقی می‌شود؛ علاوه بر این، آنها دریافتند چنانچه داستانی فقط دارای همین خصلت روایی باشد، معمولی و پیش‌پا افتاده است و داستانی بی‌محتوا و بی‌ارزش تلقی می‌شود. معمولاً داستان، دارای

^۱ Manfred Jan

^۲ signifier

^۳ signified

^۴ linguistic knowledge

نقش دیگری است که این نقش با توجه به علاقه شخصی و عکس‌العمل مخاطب در بافت اجتماعی مشخص می‌شود. بر اساس مطالب بالا می‌توان گفت که داستان، دارای دو نقش است:

۱- ارجاعی^۱؛

۲- ارزیابی^۲ (لباو و والتسکی، ۱۹۶۷: ۲)

نقش ارجاعی: عملکرد داستان همچون وسیله‌ای برای تکرار تجربه به ترتیبی خاص، عباراتی است که تسلسل وقایع گذرا و زمانی تجربه اصلی را به هم ربط می‌دهد.

نقش دوم از تأکید جهانی کمتری برخوردار است و علت آن، این است که همیشه داستان با موقعیت رخداد آن ارتباط مناسبی نداشته، بیشتر همچون وسیله‌ای برای استفاده‌کنندگان بشری به‌شمار آمده است. این نقش براساس نظر لباو و والتسکی ارزیابی^۳ نامیده می‌شود که به مخاطبان و پیام داستان توجه دارد. در این نقش، گوینده و ترجیحاً شنونده مورد توجهند. (تولان، ۲۰۰۱: ۱۴۳)

لباو و والتسکی با بررسی انواع بند، قالب گفتمانی داستان را این‌گونه عرضه کردند:

۴-۱ آشنایی^۴ (مقدمه)

در اول هر داستان، تعدادی بند آزاد قرار می‌گیرد که با توجه به نقش ارجاعی داستان سعی در معرفی شخصیت‌ها، مکان، زمان و موقعیت رفتاری آنها دارد. به این قسمت، "آشنایی" یا "پرداخت" گفته می‌شود. به‌طور صوری، آنها بندهای آزادی هستند که پیش از اولین بند روایی قرار می‌گیرند؛ البته همه داستان‌ها ممکن است دارای این قسمت نباشند. علی‌رغم محدودیت‌ها، بررسی کلی داستان‌ها نشان می‌دهد که قسمت آشنایی، یکی از ویژگی‌های ساختاری در چارچوب اصلی^۵ داستان‌هاست. (لباو و والتسکی، ۱۹۶۷؛ به نقل از <http://www.clarku.edu>)

۴-۲ پیچیدگی یا گره^۶

قسمت اصلی بندهای روایی معمولاً از مجموعه‌ای وقایع که در برخورد شخصیت‌ها اتفاق می‌افتد، تشکیل می‌شود. این بندها، انگیزه ادامه دادن داستان را برای برطرف کردن آثار ناخواسته گره در شخصیت‌ها به‌وجود می‌آورد و هر کدام از شخصیت‌ها سعی در گره‌گشایی آن به نفع خود خواهند داشت. این بخش - که دارای بیشترین بندهای روایی است - وظیفه ایجاد گره و پرداخت آن را به‌عهده دارد.

۴-۳ ارزیابی^۷

علاوه بر نقش ارجاعی، داستان باید دارای نقش ارزیابی نیز باشد تا کامل شود. داستان‌ها معمولاً در جواب محرکی از بیرون یا برای به‌وجود آوردن علاقه‌ای گفته می‌شوند؛ علاوه براین، داستان‌ها به نحوی طراحی

¹ referential

² evaluative

³ evaluation

⁴ orientation

⁵ schemata

⁶ complication

⁷ evaluation

شده‌اند که بر خصلت‌های غیرمعمول و عجیب تأکیدکنند و گوینده را در بهترین وضعیت ممکن قرار دهند. نقش‌های داستان بر ساختار صوری آن تأثیر می‌گذارد.

از لحاظ ساختاری، حد فاصلی که بین گره و گره‌گشایی وجود دارد، قسمت ارزیابی را در برمی‌گیرد و نقش آن، اهمیت دادن به قسمت‌های خاص و مورد نظر گوینده است. قسمت عمده ارزیابی از نظر ساختاری از بندهای هم‌پایه چندگانه، بندهای آزاد یا محدود تشکیل شده‌اند. در بیشتر داستان‌ها، بخش ارزیابی با گره‌گشایی (نتیجه، راه حل) تداخل پیدا می‌کند؛ بنابراین، بخش ارزیابی، بخشی است که رفتار گوینده را نسبت به داستان - با تأکید بر اهمیت نسبی بعضی از واحدهای داستانی در مقایسه با دیگر قسمت‌های آن - مشخص می‌کند. این تأکید به روش‌های گوناگونی انجام می‌شود که عبارتند از:

۱- بیان مستقیم؛

۲- واژه‌های تأکیدی؛

۳- توقف عمل به دو صورت:

۳-۱ از طریق بندهای هم‌پایه و محدود

۳-۲ تکرار؛

۴- قضاوت فرد سوم.

یکی از خواص مهم داستان درجه درونه‌گیری بخش ارزیابی در داخل چارچوب اصلی داستان است.

۴-۴ راه حل یا گره‌گشایی^۱

راه حل، قسمتی از داستان است که بعد از قسمت ارزیابی می‌آید و چنانچه ارزیابی آخرین قسمت باشد، قسمت راه حل یا نتیجه‌گیری همراه آن خواهد بود. در این قسمت، گره‌های گشوده‌نشده روایت، گره‌گشایی می‌شوند و داستان به سرانجام خود می‌رسد.

۴-۵ درس اخلاقی^۲

بسیاری از داستان‌ها با قسمت نتیجه‌گیری به پایان می‌رسند؛ اما بعضی از آنها قسمتی اضافه دارند که "قطعه آخر" یا "درس اخلاقی" نامیده می‌شود.

وقایع توصیف شده در طول داستان، به زمان حال نمی‌رسند؛ لذا نقش این قسمت برگرداندن خواننده به زمان حال است. این عمل - یعنی برگرداندن خواننده از دنیای داستانی به دنیای واقعی - به این شیوه‌ها انجام می‌شود:

۱- استفاده از عناصر اشاره‌ای؛

۲- دنبال کردن رخدادی که به زمان حال متصل است. (جی، ۱۹۹۹: ۱۱۰)

^۱ resolution

^۲ coda

چارچوب فکری روایت یا ساخت کلان از دیدگاه لباو و والتسکی (۱۹۷۶)

مقدمه } فضا سازی

روند } گره
سازمان بخشیدن به گره

ارزیابی

پایان بندی } گره گشایی
درس اخلاقی

۵- تجزیه و تحلیل انواع بند، تعیین نقش آنها و ساخت کلان روایت

روایت رستم و اسفندیار، متشکل از ۱۶۸۷ بیت و ۲۶۸۲ بند مستقل ساده، گسترده و مرکب است. این روایت از لحاظ دو نقش اصلی - یعنی ارجاعی و ارزیابی - دقیقاً از الگوی لباو و والتسکی (۱۹۶۷) مطابقت می‌کند؛ زیرا ساختارهای روساختی آن بیان کننده همان دو نقش اصلی روایت است. در این قسمت به بررسی انواع بند و تعیین ساخت کلان پرداخته می‌شود.

۵-۱ انواع بند

۵-۱-۱ بندهای ثابت

بندهای روایی ثابت که قسمت عمده داستان را تشکیل می‌دهند و نقش ارجاعی دارند. این بندها براساس زمان و رخداد های داستان در ترتیبی ثابت عرضه شده‌اند و فعلی که دارای نشانه زمانی بند باشد، هسته بند روایی است. زمان های اصلی بندهای روایی، گذشته و حال ساده هستند؛ مانند:

که بر خواند از گفته باستان
که با من همی بد کند شهریار
همی بود با رامش و می گسار
که فرزند جوینده گاه شد
همان فال گویمان لهراسب را
بهرسید شاه از گو اسفندیار
نگه کرد آن زیج های کهن
ز تیمار مژگان پر از آب کرد

ز بلبل شنیدم یکی داستان
چنین گفت با مادر اسفندیار
بشد پیش گشتاسب اسفندیار
سیم روز گشتاسب آگاه شد
بخواند آن زمان جاماسب را
برفتند بسا زیجها بر کنار
چو بشنید دانای ایران سخن
ز دانش بروها پر از تاب کرد

همان‌طور که دیده می‌شود، فقط بندهای مستقل، نقش بیان تسلسل زمانی وقایع را در داستان به عهده دارند و تغییر ترتیب آنها باعث برهم زدن پیوستگی داستان یا روایت می‌شود و بنابر عقیده لیاو و والتسکی (۱۹۶۷) آن را از حالت روایی خارج می‌کند. در کلیه بندهای فوق فعل هسته بند روایی به زمان گذشته ساده آورده شده است.

۵-۱-۲ بندهای وابسته

در هر جایی از داستان ممکن است عرضه شوند؛ بدون اینکه ترتیب زمانی تفاسیر معنایی را بر هم زنند؛ مانند:

بخوردم من آن سخت سوگندها	ببذرفتمم آن ایزدی پندها
که هر کس که آرد بدین در شکست	دلش تاب گیرد شود بت پرست
سپارم ترا افسر و تخت عاج	که هستی به مردی سزاوار تاج
مرا از بزرگان برین شرم خاست	که گویند گنج و سپاهت کجاست

۵-۱-۳ بندهای ارزیابی آزاد

ابیات بخش ارزیابی - که از ۱۲۰ بین تشکیل شده‌اند - در تمامی قسمت‌های داستان دیده می‌شوند؛ ولی فراوانی آنها بعد از گره‌گشایی اصلی بیشتر است. براساس گفته لیاو و والتسکی این‌گونه بندها ممکن است در برخی روایت‌ها وجود نداشته باشند؛ زیرا آنها بیان‌کننده علت بیان داستان از دیدگاه نویسنده و همین‌طور عامل اهمیت دادن خواننده به داستان هستند و هیچ‌گونه نقشی در وقایع اصلی داستان ندارند؛ بلکه آنها ارتباط دهنده داستان با زندگی واقعی‌اند و آن‌را کاربردی می‌کنند. از این‌گونه بندها در روایت رستم و اسفندیار وجود دارد؛ مانند:

چنین گفت با مادر اسفندیسار	که نیکو زد این داستان هوشیار
که پیش زنان راز هرگز مگوی	چو گویی، سخن بازبایی به کوی
مکن هیچ کاری به فرمان زن	که هرگز نبینی زنی رای زن
به سیمرخ گفت ای گزین جهان	چه خواهد برین مرگ ما ناگهان
جهان بادگارسست و ما رفتنی	به گبستی نماند به جز مردمی
بنام نکو گر بمیرم رواست	مرا نام باید که تن مرگ راست
برفتند و ما را سیردند جای	جهان را چنین است آیین و رای
به یزدان نمایم به روز شمار	بنالم ز بدگویی با کردگار
هر آن‌کس که از راه یزدان بگشت	همان عهد او گشت جو باد دشت
بد و نیک هر دو ز یزدان بود	لب مرد باید که خندان بود
بد و نیک بر ما همی بگذرد	چنین داند آن‌کس که دارد خرد

بپرد روان سوی یسزدان پاک	سرانجام بستر بود تیره خاک
سخن هرچ گویی همان بشنوی	همان بر که کاری همان بدروی
درختی بود کش بر و بوی نیست	سخن هرچ برگفتنش روی نیست
شود کار بی سود بر تو دراز	و گر جان تسو بسپرد راه آز
ز گفتار بد کام پرده بسته	چو مهتر سراید سخن سخته به
که نگریزد از مرگ پیکان تیر	چه گفت آن جهان دیده دهقان پیر
روانم ترا چشم دارد به راه	مشو ایمن از گنج و تاج و سپاه
خردمند گرد گذشته نگشت	زگردون گردان که یارد گذشت

همان طور که مشاهده می شود، روش های بیان و عرضه ابیات ارزیابی منطبق بر شیوه های مورد نظر است:

۱- ارزیابی توسط یکی از شخصیت های داستان در طی گفتگوهایش:

رستم

ز من پاسخ این بر به اسفندیار	که ای شیر دل مهتر نام دار
هر آن کس که دارد روانش خرد	سر مایه کارها بنگرد

گشتاسپ

ز گردون گردان که یارد گذشت	خردمند گرد گذشته نگشت
----------------------------	-----------------------

اسفندیار

چنین گفت با مادر اسفندیار	که نیکو زد این داستان هوشیار
که پیش زنان راز هرگز مگوی	چو گویی، سخن بازیابی بکوی
مکن هیچ کاری به فرمان زن	که هرگز نبینی زنی رایزن

۲- ارزیابی با آوردن ضرب المثلی

ز دهقان تو نشنیدی آن داستان	که یاد آرد از گفته باستان
که گر پروری بچه نره شیر	شود نیز دندان و گردد دلیر
چو سر بر کشد زود جوید شکار	نخست اندر آید به پروردگار

۳- ارزیابی توسط نویسنده

کنون خورد باید می خوشگوار	که می بوی مشک آید از جویار
هوا پر خروش وزمین پر ز جوش	خنک آنک دل شاد دارد به نوش
درم دارد و نقل و جام نبید	سر گوسفندی تواند برید
مرا نیست، فرخ مر آن را که هست	ببخشای بر مردم تنگدست

۴-۱-۵ بندهای محدود

چنین بندهایی، نه مانند بندهای ارزیابی آزادند و نه مانند بندهای روایی، ثابتند و نقشی نیز در تسلسل زمانی داستان ندارند؛ مانند:

بخواهی به مردی ز ارجاسب شاه	مرا گفت چون کین لهراسب شاه
کنی نام ما را به گیتی بلند	همان خواهران را بیاری ز بند
بکوشی و آرایشی نو کنی	جهان از بدان پاک بی خو کنی

به غیر از بند "مرا گفت..." بقیه بندهای فوق، قابل جابه‌جا شدنند، بدون اینکه لطمه‌ای به تعبیر معنایی یا تسلسل زمانی وقایع روایت بزنند.

۴-۲ تعیین ساخت کلان روایت

از لحاظ طرح‌بندی و قالب‌های گفتمانی، حماسه رستم و اسفندیار کامل‌ترین قالب گفتمانی روایت را دارد و متشکل از قسمت‌های گوناگون زیر است:

چکیده	} مقدمه
فضاسازی	
گره	} روند
پرداخت گره	

ارزیابی

گره‌گشایی	} پایان بندی
نتیجه‌گیری	

همه قسمت‌های نام برده در سه قسمت عمده مقدمه، روند و پایان‌بندی گنجانده شده و ابیات ارزیابی نیز تقریباً در همه جای داستان پراکنده‌اند.

با توجه به این که قالب گفتمانی *لباو و والتسکی* (۱۹۶۷) قسمت‌های مقدمه، گره، ارزیابی، گره‌گشایی و پایان‌بندی را دارد، می‌توان گفت قالب این روایت تقریباً منطبق بر الگوست و قسمتهایی نیز علاوه بر آنها داراست که بر ارزش آن می‌افزایند. در هر کدام از قسمت‌های نام برده، یک یا چند روایت کوتاه آمده است که به خوبی از عهده نقش محوله روایت اصلی برآمده و علاوه بر آن زمینه را برای وجود روایت‌های دیگر پرداخته و مهیا کرده‌اند. این روایات نیز هر کدام به تنهایی از طرح *لباو و والتسکی* پیروی می‌کنند؛ با این تفاوت که نسبت به داستان اصلی مختصرترند و اکثر آن‌ها فقط قسمت‌های اصلی روایت را دارند.

۵-۲-۱ چکیده

در شروع داستان، فردوسی چکیده‌ای را بیان می‌دارد و با هنرمندی تمام فضای صحنه بعد از تیر خوردن اسفندیار و افتادن او را به تصویر می‌کشد. در آن بلبل، نرگس، همه و همه در غم اسفندیار می‌نالند. ابر نیز - چون رستم که نعره‌اش دل شیر را می‌درد - می‌غرد و در عین حال در سوگ اسفندیار جامه خویشت را بر تن پاره پاره می‌کند. در این قسمت نویسنده، گره اصلی داستان را - که آخرین گره نیز هست - گره‌گشایی نموده و خواننده را در غمگین‌ترین صحنه وارد فضای داستان می‌کند و در بدو شروع، تراژیک بودن روایت را به او می‌فهماند. چکیده، قسمتی از مقدمه است که گره‌گشایی اصلی را به طور ضمنی و بدون استفاده از بندهای روایی انجام می‌دهد و درس اخلاقی داستان اصلی نیز در اولین بندهای آن - که بندهای ارزیابی است - آورده می‌شود و با توجه به محتوای آن که خلاصه‌ای از روایت اصلی است به این اسم خوانده می‌شود. این قسمت، دارای خلاصه‌ای مختصر از مقدمه، گره، گره‌گشایی و پایان‌بندی اصلی است. در بسیاری از روایت‌ها ممکن است چکیده وجود نداشته باشد.

گره: نامفهوم بودن سخنان بلبل (زبان پهلوی)

که داند که بلبل چه گوید همی بزییر گل اندر چه موید همی

گره‌گشایی: پهلوی خوانان سخنان بلبل را درک می‌کنند و از مرگ اسفندیار آگاه می‌شوند.

نگه کن سحرگاه تا بشنوی ز بلبل سخن گفتن پهلوی

همی نالد از مرگ اسفندیار ندارد بجز ناله زو یادگار

ارزیابی:

کنون خورد باید می خوشگوار که می بوی مشک آید از جویبار

هوا پر خروش و زمین پر زجوش خنک آنکه دل شاد دارد به نوش

درم دارد و نقل و جام نبید سر گوسفندی تواند برید

مرا نیست، فرخ مر آن را که هست بیخشای بر مردم تنگدست

۵-۲-۲ فضا سازی

در این قسمت روایت‌های کاملی از جمله روایت "پادشاهی خواستن اسفندیار از پدرش" وجود دارد که خود شامل قسمت‌های مقدمه، فضا سازی، گره، پرداخت، گره‌گشایی، ارزیابی و هم‌چنین فضا سازی برای روایت بعدی است. در اولین بیت آن، نویسنده، راوی داستان را معرفی می‌کند و با استفاده از بندهای ارجاعی یا روایی و رعایت تسلسل زمانی، مکانی و رخدادی وقایع، به نقل آنها می‌پردازد. در عین حال خواننده را با شخصیت‌های اصلی داستان بیشتر و بیشتر آشنا می‌کند و او را در مسیر روایت قرار می‌دهد.

گره: پادشاهی خواستن اسفندیار

ندارد ز من راستی‌ها نهفت	بگویم پدر را سخن‌ها که گفت
به‌یزدان که بر پای دارد سپهر،	وگر هیچ تاب اندر آرد به چهر
همه کشور ایرانبان را دهم	که بی‌کام او تاج بر سر نهم

گره‌گشایی: فرستادن اسفندیار به جنگ رستم و گره‌گشایی کامل در آنجا

به کار آوری زور و بند و فسون	سوی سیستان رفت باید کنون
ببسنند آوری رستم زال را	برهنه کنی تیغ و گوپال را

ارزیابی:

که بر چرخ گردان نیابد گذر	چنین داد پاسخ ستاره شمر
به‌مردی و دانسی که آمد رها	ازین بر شده تیز چنگ اژدها
نجستست ازو مرد دانا زمان	بیاشد همه بودنی بی‌گمان

در ادامه فضا سازی، نویسنده با استفاده از روایت "گفتگوی اسفندیار و مادرش" که خود دارای قسمت‌های مقدمه، فضا سازی، گره، پرداخت و ارزیابی است، دست به زمینه‌سازی برای روایت اصلی - یعنی جنگ رستم و اسفندیار - می‌زند و خواننده را با شخصیت‌های اصلی داستان و توانایی‌های آنها هر چه بیشتر آشنا می‌کند و او را از وقوع حادثه اصلی مطمئن می‌سازد. هم‌چنین زمینه را برای گره‌های ۹ و ۱۰ آماده می‌کند. علاوه بر این‌ها با استفاده از بندهای ارزیابی به ارزش این روایت و روانت اصلی می‌افزاید.

گره: منصرف کردن اسفندیار از رفتن به زابل و بردن فرزندانش

میر پیش پیل زیان هوش خویش	نهاده بدین‌گونه بر دوش خویش
به‌دوزخ مبر کودکان را به پای	که دانسا نخواند تو را پاک رای

گره‌گشایی: منصرف نمی‌شود و دو فرزندش کشته می‌شوند.

بندهای ارزیابی:

چو با زن پس پرده باشد جوان	بماند منش پست و نیره روان
به‌هر رزم‌گه باید او را نگاه	گذارد به‌هر زخم گوپال شاه

روایت سومی که در قسمت فضا سازی قرار گرفته "لشکر کشی اسفندیار به زابل" است. این روایت نیز دارای قسمت‌های مقدمه، فضا سازی، گره، گره‌گشایی و ارزیابی است و پایان‌بندی آن معادل با مقدمه و پرداخت گره ۵ (کشته شدن اسفندیار) است.

گره: فرمان‌نبردن شتر

شتر آنک در پیش بودش بخت تو گفتی که گشتست با خاک جفت

گره‌گشایی: کشتن شتر

بریدند پرخاشجویان سرش بدو باز گشت آن زمان اخترش

بندهای ارزیابی:

چنین گفت کان‌کس که پیروز‌گشت سر بخت او گیتی افروز گشت
بد و نیک هر دو ز یزدان بود لب‌مرد باید که خندان بود

چهارمین روایت گنجانده شده در فضا سازی "انتخاب بهمن به عنوان پیک و برخورد او با رستم" است که مقدمه، فضا سازی، گره، پرداخت، گره‌گشایی، ارزیابی و پایان‌بندی دارد. این روایت، زمینه‌ساز برخورد دو شخصیت اصلی داستان - یعنی رستم و اسفندیار - است.

گره: سنگ انداختن بهمن به سمت رستم

گره‌گشایی: رستم، سنگ را با پاشنه پا دور می‌اندازد.

ارزیابی:

هر آنکس که دارد روانش خرد سر مایه کارها بنگرد
سخن هرچ بر گفتنش روی نیست درختی بود کش برو بوی نیست
وگر جان تو بسپرد راه از شود کار بی‌سود بر تو دراز
چو مهتر سراید سخن سخنه به ز گفتار بد کام پردخته به

شخصیت‌های معرفی شده:

اسفندیار، گشتاسپ، کتایون، جاماسب، رستم، زال، فرامرز، ایرانیان، پشتون، بهمن، خواهران و فرزندان اسفندیار

۵-۲-۳ روند اصلی

بعد از اتمام فضا سازی، روند داستان (شامل بر خوردها و کنش‌هایی که به گره اصلی می‌انجامند) شروع می‌شود. بیشترین بندهای ارجاعی یا روایی در این قسمت واقع شده‌اند. روایت "جنگ رستم و اسفندیار" - که اصل حماسه مورد بررسی است - در این قسمت قرار گرفته و با گره‌گشایی آن همه گره‌های از پیش به وجود آمده گره‌گشایی می‌شوند و روایت اصلی از نقطه اوج خود نازل شده، کم‌کم به پایان می‌رسد. در داخل این روایت، چهار روایت دیگر گنجانده شده‌اند که عبارتند از:

دیدار رستم و اسفندیار:

گره: دعوت نکردن اسفندیار رستم را

گره‌گشایی: رفتن رستم بدون دعوت

گره: جنگ طلبی اسفندیار

گره‌گشایی: جنگ رستم و اسفندیار و کشته شدن اسفندیار

ارزیابی:

دو گیتی به رستم نخواهم فروخت کسی چشم دین را به سوزن ندوخت
همه گفتم اکنون بهی برگزین دل شهریساران نیسازد به کیمن
بیارید چیزی که دارید خوان کسی را که بسیار گوید محوان

کشته شدن پسران اسفندیار:

گره: حمله زابلی‌ها و وارد جنگ شدن نوش‌آذر

گره‌گشایی: کشته شدن او به دست زواره

گره: کشته شدن نوش‌آذر و وارد جنگ شدن مهرنوش

گره‌گشایی: کشته شدن او به دست فرامرز

ارزیابی:

برین تخمه این ننگ تا جاودان بماند ز کردار نابخردان
که سودی نبینم ز خون ریختن نشاید به مرگ اندر آویختن
همه مرگ را ایم برنسا و پیر برفتن خرد بادمان دستگیر

کمک گرفتن رستم از سیمرغ:

گره: زخمی شدن رستم و رخس

گره‌گشایی: درمان کردن سیمرغ زخم‌های رستم و رخس را

ارزیابی:

جهان یادگارست و ما رفتنی به‌گیتی نماند به‌جز مردمی
به‌نام نکو گر بمیرم رواست مرا نام باید که تن مرگ راست

تیر خوردن اسفندیار و مردن او:

گره: رویین‌تن بودن اسفندیار

گره‌گشایی: زدن گز به چشم او و مردنش

ارزیابی:

تن کشته را خاک باشد نهال تو از کشتن من بدین سان منال
کجا شد فریدون و هوشنگ و حم ز باد آمده باز گردد به دم

همه این روایت‌ها دارای قسمت‌های مقدمه، فضا سازی، گره، پرداخت، گره‌گشایی، ارزیابی و پایان‌بندی هستند و پایان‌بندی جنگ رستم و اسفندیار همان پایان‌بندی روایت اصلی است.

۴-۲-۵ پایان‌بندی

از لحظه تیر خوردن به چشم اسفندیار وارد مرحله پایان‌بندی می‌شویم که خود شامل قسمت‌های گره‌گشایی، ارزیابی، پایان‌بندی و نتیجه‌گیری است. همان‌طور که دیده می‌شود تقریباً با گره‌گشایی روایت اصلی، تمام گره‌های ناگشوده کل روایت گره‌گشایی می‌شوند. تعداد ابیات ارزیابی به طور چشمگیری افزایش می‌یابد و بیشترین موارد ارزیابی در این قسمت قرار گرفته‌اند؛ هر چند که در هر کدام از روایت‌های زیرمجموعه نیز، ابیات ارزیابی به طور پراکنده وجود داشته است. در همین ابتدای پایان‌بندی، نویسنده سعی در پی ریزی داستان‌های بعدی خود نیز دارد؛ مانند:

به‌رستم چنین گفت زال ای پسر	تو را بیش گریم به‌درد جگر
که ایدون شنیدم ز دانای چین	ز اخترشناسان ایران‌زمین
که هرکس که او خون اسفندیار	بریزد سرآید برو روزگار
بدین گیتی‌اش شوربختی بود	و گر بگذرد رنج و سختی بود

در این ابیات، فردوسی سعی در فضا سازی روایت "رستم و شغاد" دارد. روایت "پرورش بهمن توسط رستم و باز گشت او به ایران" در این قسمت است که خود، زمینه روایت‌های دیگری هم چون "به پادشاهی رسیدن بهمن" و "خون‌خواهی بهمن از خاندان رستم" را آماده می‌کند. نتیجه‌گیری داستان در طی ابیات ارزیابی بعد از کشته شدن اسفندیار عرضه شده؛ مانند:

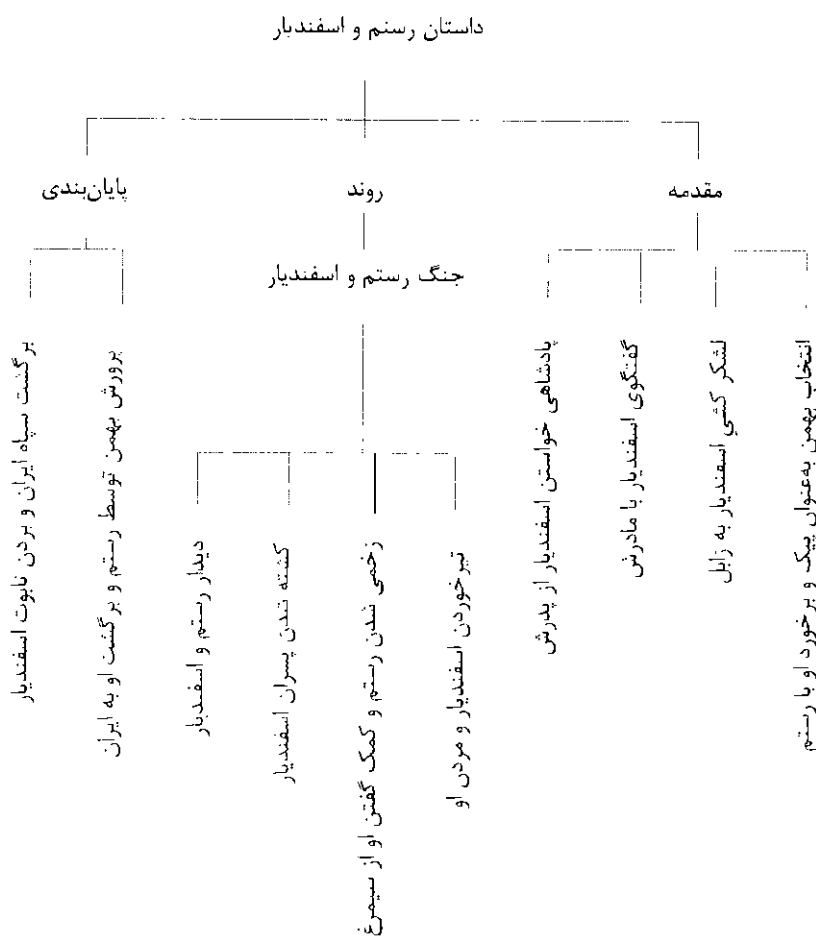
زمان ورا در کمان ساختم	چو روزش سر آمد بینداختم
گر او را همی روز باز آمدی	مرا کار گز کی فراز آمدی
ازین خاک تیره بباید شدن	بپرهیز یک دم نشاید زدن
همانست کز گز بهانه منم	وزین تیرگی در فسانه منم

یا

چه گفت آن جهان‌دیده دهقان پیر / که نگریزد از مرگ پیکان تیر

به‌طور کلی ده روایت کوچک‌تر، اجزای تشکیل‌دهنده روایت اصلی‌اند که در قالبی خاص در قسمت‌هایی هم چون مقدمه، فضا سازی، روند (پرداخت) و پایان‌بندی گنجانده شده‌اند.

طرح قرارگیری و سلسله مراتبی اجزای روایت



۶- شیوه‌های ایجاد گره و گره‌گشایی

در این داستان، گره و گره‌گشایی به چند روش صورت گرفته است که عبارتند از:

(۱) گرهی به وجود آمده و همان‌جا گره‌گشایی شده است.

گره ← گره‌گشایی

(۲) گره‌هایی به ترتیب در طی روایت به وجود آمده‌اند و به‌طور یک‌جا گره‌گشایی شده‌اند.

گره‌های ۲، ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۳ ← گره‌گشایی یک‌جا

این دو روش ایجاد گره و گره‌گشایی را می‌توان در نمونه‌های زیر مشاهده کرد.

گ ۱: نامفهوم بودن زبان پهلوی بلبل
در این گره ناآگاهی خواننده از نتیجه روایت بیان می‌شود.

که داند که بلبل چه گوید همی به‌زیر گل‌اندر، چه موید همی

گره و گره‌گشایی ۱: پهلوی‌خوانان، زبان بلبل را درک می‌کنند.

نگه کن سحرگاه تا بشنوی ز بلبل سخن گفتن پهلوی
همی نالد از مرگ اسفندیار ندارد به‌جز ناله زو بمادگار

در گره‌گشایی ۱ نویسنده از زبان بلبل راز اصلی داستان را بیان می‌دارد و خواننده را با دانشی قبلی وارد فضای روایت می‌کند. این گره را به این دلیل که مربوط به شخصیت‌های داستانی نیست، می‌توان گره محسوب نکرد.

گ ۲: پادشاهی خواستن اسفندیار
شخصیت مرکزی، اسفندیار است که می‌خواهد با توجه به وعده‌های پدرش تاج و تخت را از او بگیرد.

بگویم پدر را سخن‌ها که گفت ندارد زمن راستی‌ها نرفت
وگر هیچ تاب اندر آرد به چهر به‌یزدان، که بر پای دارد سپهر
که بی‌کام او تاج بر سر نهم همه کشور ایرانیان را دهم

گ ۳: آگاهی گشتاسب از خواسته اسفندیار
شخصیت اصلی این گره گشتاسب است و سعی دارد اسفندیار را از سر راه ادامه پادشاهی‌اش بردارد. با پرداخت این گره به گره اصلی داستان می‌رسیم.

سپم روز گشتاسب آگاه شد که فرزند جوینده گاه شد
بخواند آن زمان شاه جاماسب را همان فال‌گویان لهراسب را

گ ۴: پرسیدن گشتاسب از جاماسب درباره گیرنده جان اسفندیار
در این گره، شخصیت اصلی گشتاسب است که سعی در پیدا کردن دشمنی جدی و توان‌مند برای اسفندیار دارد تا او را از بین ببرد و گره‌های ۲ و ۳ گره‌گشایی شوند. در واقع این قسمت، پرداخت ۳ است.

ورا در جهان هوش بر دست کیست کزان درد ما را ببايد گریست

گگ ۴: جاماسب، رستم را معرفی می‌کند.

بدو گفت جاماسب کای شهریار تو این روز را خوار مایه مدار
 ورا هموش در زاولستان بود به دست تهم پور دستان بود

گ ۵: به بند کتیدن رستم

در این گره سه شخصیت گشتاسپ، اسفندیار، رستم، درگیرند که سخنی آن متوجه رستم و اسفندیار و گشایش آن برای گشتاسپ است.

سوی سیستان رفت باید کنون به کار آوری زور و بند و فسون
 برهنه کنی نبغ و گوپال را به بنسد آوری رستم زال را
 زواره فرامرز را هم‌چنین نمائی که کس بر نشیند به زین

گ ۶: خوابیدن شتر در دو راهی زایل و گنبدان دژ

شتر آنسک در پیش بودش بخت تو گفتمی که گشنست با خاک جفت
 همی چوب زد بر سرش ساروان ز رفتن بماند آن زمان کاروان

در اینجا برای جنگ رستم و اسفندیار فضاسازی می‌شود و تأکید بر همراهی قضا و قدر با رستم در ار میان برداشتن اسفندیار دارد.

گ ۶: کشتن شتر.

بریدند پرخاش جویان سرش بدو باز گشت آن زمان اخترش

گ ۷: بهمن از بالای کوه به سوی رستم سنگ می‌اندازد.

من این را به یک سنگ بی‌جان کنم دل زال و رودابه پیچان کنم
 یکی سنگ زان کوه حارا بکند فروهشت زان کوهسار بلند

گرهی است که بهمن برای رستم به‌وجود می‌آورد و او، آن را به سادگی گره‌گشایی می‌کند.

گگ: ۷: رستم، سنگ را کنار می‌اندازد.

بزد پاشنه، سنگ بنداخت دور زواره برو آفرین کرد و پور

گ۸: اسفندیار، رستم را به جنگ می‌خواند.

شخصیت‌های اصلی این گره در واقع همان شخصیت‌های اصلی داستانند. رستم از کارزار با اسفندیار ناخشنود است و اسفندیار نیز در عین دوست‌داشتن رستم، مجبور به اطاعت از پدر و جنگ با اوست.

تن خویشت را نیز مستای هیچ به ایوان شو و کار فردا بسیج
سلیحت همه جنگ را سازکن از این پس مپیمای با من سخن
پگاه آی در جنگ من چاره‌ساز مکن زین سپس کار بر خود دراز

گ۹: جنگ نوش‌آذر

بکشتند ز ایرانیان بی‌شمار چو نوش‌آذر آن دید بر ساخت کار

گگ۹: کشته شدن نوش‌آذر

زواره یکی نیزه زد بر برش به‌خاک اندر آمد همان‌گه سرش

گ۱۰: جنگ مهنوش

چو نوش‌آذر ناصور کشته شد سپه را همه روز بر گشته شد
برادش گریان و دل پر زجوش جوانی که بد نام او مهنوش

گگ۱۰: کشته شدن مهنوش

فرامرز کردش پیاده تباه ز خون، لعل شد خاکِ آوردگاه

گ۱۱: زخمی شدن رستم و رخس

چو او از کمان تیر بگشاد شست تن رستم و رخس جنگی بخت
بر رخس ازان تیرها گشت سست نبد باره و مرد جنگی درست

با به‌وجود آمدن این گره برای رستم، اسفندیار به گره‌گشایی ۲، ۳، ۴، ۵، ۸ نزدیک می‌شود.

گگ ۱۱: سیمرغ، رستم و رخش را درمان می‌کند.

ازو چار پیکان به بیرون کشید
بر آن خستگی‌ها بمالید پر
به منقار از آن خستگی خون کشید
هم‌اندر زمان گشت با زیب و فر

گگ ۱۲: ناتوانی رستم در کشتن اسفندیار

همی تاخت بر گردش اسفندیار نیامد سرو تیر رستم به کسار

گگ ۱۲: کمک‌کردن سیمرغ برای به‌دست آوردن تیر گز و راهنمایی رستم در نحوه به‌کاربردن آن.

بدو گت شاخی گزین راست‌تر سرش برترین و تنش کاست‌تر
بدان گز بود هوش اسفندیار تو این چوب را خوار مایه مدار

گگ ۲، ۳، ۵، ۸: کشته‌شدن اسفندیار

بگفت این و برزد بکی تیز دم که بر من ز گشتاسپ آمد ستم
هم آنگه برفت از تنش جان پاک تن خسته افکنده بر نیره خاک

۷- خلاصه و نتیجه‌گیری

قالب گفتمانی رستم و اسفندیار شاهنامه فردوسی در موارد کلی منطبق بر الگوی لباو و والتسکی (۱۹۶۷) است. در این روایت، گره اولیه برای اسفندیار و گشتاسپ به‌وجود می‌آید که هر کدام سعی در گره‌گشایی آن به سود خود دارند و گشتاسپ گرهی جدید - یعنی به بندکشیدن رستم - را شرط گشایش گره اولیه به نفع اسفندیار قرار می‌دهد. این گره تا آخر روند داستان - یعنی کشته‌شدن اسفندیار - پرداخت گردیده و در آن لحظه به نفع گشتاسپ گشوده می‌شود و آن پایان حزن‌انگیز برای رستم و اسفندیار به‌وجود می‌آید. بیشتر وقایع از طریق مکالمات دو نفره بیان شده که باعث روانی بیان و دوری از پیچیدگی داستان شده است. علاوه بر این نحوه ارزیابی، منطبق بر شیوه‌های مورد نظر بوده است؛ ولی در موارد جزئی‌تر تفاوت‌هایی مشاهده می‌شود که عبارتند از:

الف: چکیده داستان: این قسمت که در اول آن آورده شده است و کلیت حماسه را به خواننده معرفی می‌کند، در الگو وجود ندارد.

ب: محل ارزیابی: ارزیابی در الگوی لباو و والتسکی بعد از گره‌گشایی است؛ ولی در این روایت تعداد زیادی ابیات ارزیابی به صورتی هنرمندانه در همه جای داستان پراکنده شده‌اند که البته فراوانی این ابیات بعد از گره‌گشایی اصلی بیشتر است.

ج: درس اخلاقی: درس اخلاقی یا قطعه آخری با ویژگی‌های مطرح شده در الگو وجود ندارد؛ ولی پندهای مفید و قابل اجرا در زندگی روزمره را در ابیات ارزیابی، در سراسر داستان و به‌خصوص بعد از گره‌گشایی

اصلی به روش‌های متعددی عرضه کرده است. در نهایت، کلیه بندهای موجود در داستان، در خدمت دو نقش اصلی ارجاعی و ارزیابی‌ای هستند که لباو و والتسکی معرفی کرده‌اند.

منابع

- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۲)، *شاهنامه فردوسی*، تهران: انتشارات پیمان، چ ۳.
- یارمحمدی، لطفاله. (۱۳۷۳)، *ساخت گفتمانی و متنی رباعیات خیام و منظومه انگلیسی فیتز جرالده*، مجموعه مقالات دومین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی به کوشش سیدعلی میرعمادی، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
- Gee, James Paul (1999) *An introduction to Discourse Analysis: Theory and Method*, London and New York: Routledge.
- Jan, Manfred. (2002) *Narratology: a guide to the theory of Narrative*, Available online at: <http://www.uni-koeln.de/ameo2/pppn.htm>
- Labov and Waletzky, J.(1967), "Narrative Analysis: Oral versions of Personal Experience". Essays on the Verbal and Visual Arts. In J. Helm [ed.].Seattle, WA: University of Washington Press. Available online at: <http://www.clarku.edu/~mbamberg/Labov&Waletzky.htm>.
- Toolan, Michael. (2001), *Narrative: A critical linguistic introduction*. Second edition, London and New York: Routledge.